



فلوك دریانورد

ترجمه: نبوی

این کتاب توسط اعضای فروم کودکان و نوجوانی برای استفاده شما به رایگان تهیه و آماده شده است. از پرداخت پول برای کتابهای این انجمن به فروشندگان سوودجو اکیداً خودداری نمایید.



فلوك دريانورد

فلوك مرغابی كوچك در حالیکه خود را به چپ و راست تکان میدهد دنبال خواهر و برادرهایش راه میرود. امروز مادرشان آنها را به مُرداب میبرد آب این مُرداب خیلی تمیزتر از مُرداب ده است. مادر صدا میزند: «ای کوچولوی تنبل، زودباش! تو همیشه آخرین نفر هستی!» فلوك نق نق کنان جواب میدهد: «دلم نمیخواهد شنا کنم!».





مُرغابی های کوچک با خوشحالی به آب میروند ولی
 فلوك در کنار مُرداب می ماند و متوجه روزنامه ای
 میشود که يك رهگذر روی چمن ها گم کرده. فوری
 فکری بسر فلوك میرسد. با کمی زحمت يك قایق
 زیبا و کاغذی درست میکند. از همان قایق هایی که
 برای لوست دختر مزرعه دار نیز درست
 می کنند. از کارش بسیار راضی است.





قایق خود را در آب می اندازد و خود را آماده میکند تا بدون آنکه بخود زحمتی بدهد روی آب گردش بکند! تا چند دقیقه همه چیز خوب پیش میرود. فلوك براحتی می نشیند، ولی این طولی نمی کشد! کاغذ که خیس شده کم کم در آب فرو میرود. مدور (سگ) هم که شاهد این ماجرا است نگاهی تمسخرآمیز به مرغابی و قایق می اندازد.





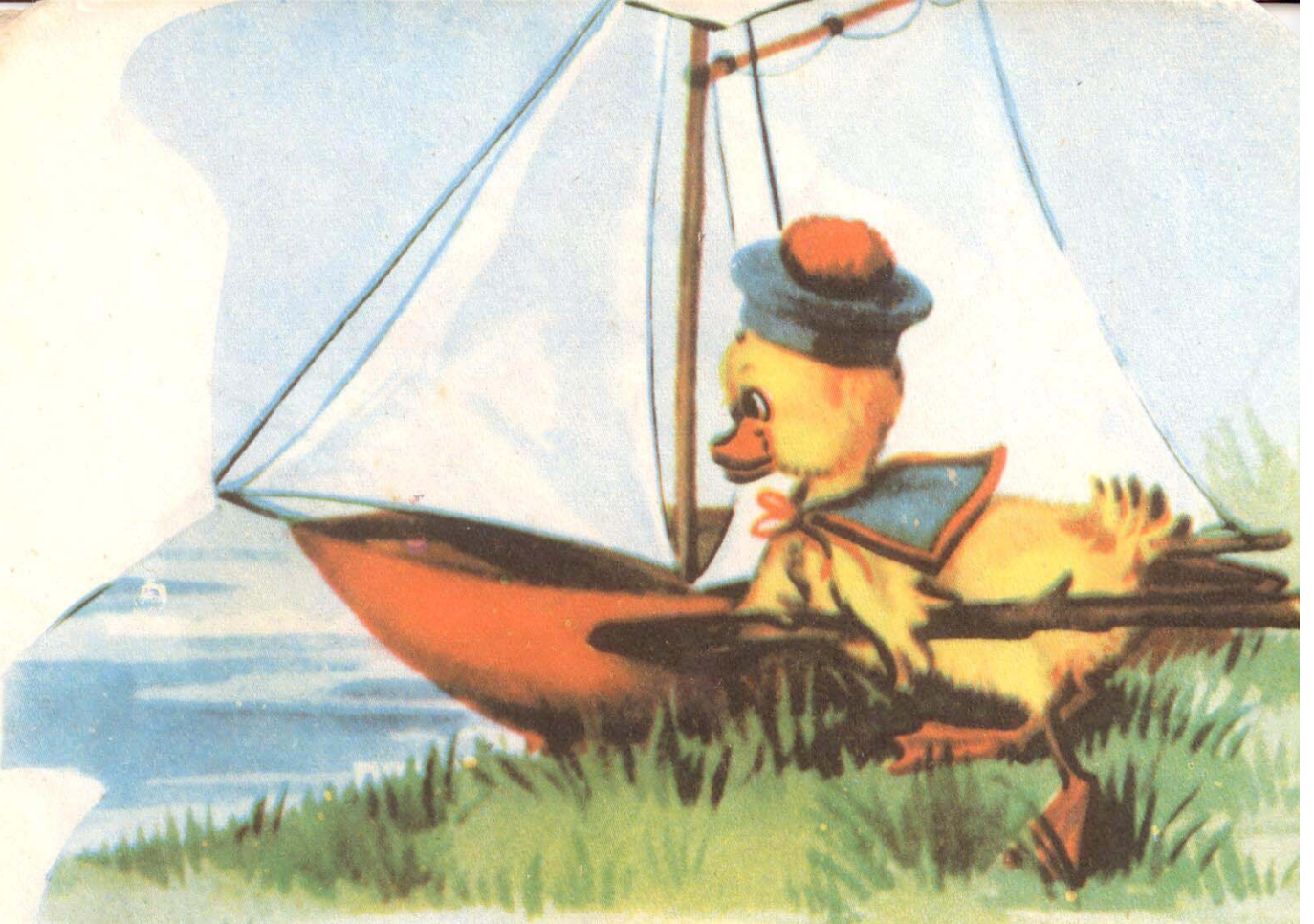
فلوك وقتيکه متوجه ميشود پاهایش درون آب فرو رفته اند فریاد میکشد: «غرق شدم، غرق شدم!» قایق بکلی در آب فرو رفته و دیگر دیده نمیشود، فلوك با حالتی ناراحت و قهرآمیز به کنار مرداب میآید. با سرسختی دوباره تکرار میکند: «من امروز نمیخواهم شنا کنم!» در این میان لوست و ژان برادر کوچکش که از مدرسه برگشته اند در حالیکه عصرانه شان رامیخورند میرسند.





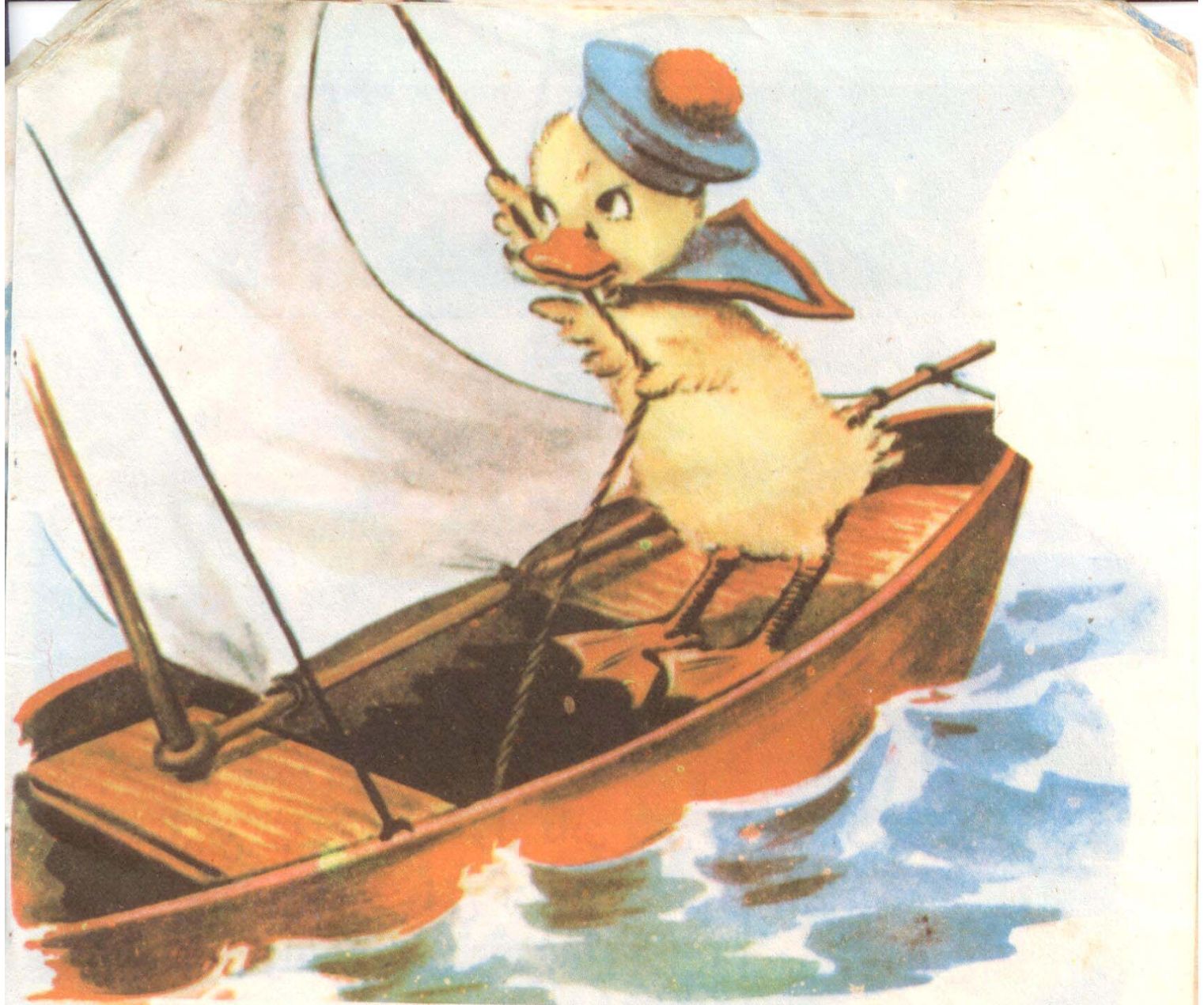
بچه‌ها روی چمن‌ها می‌نشینند و درحالی‌که شنا کردن
خانواده مرغابی را روی مرداب کوچک تماشا
می‌کنند، ساندویچ خود را هم می‌خورند. سپس چون
مادرشان که از پشت پنجره خانه مراقب آن‌ها بود
صدایشان می‌زند، آن‌ها فوری برمی‌گردند. بعد از رفتن
بچه‌ها، فلوك متوجه قایق بادبانی ژان میشود که آنرا
فراموش کرده! عجب شانسی! این بار همه
چیزب خوبی خواهد گذشت.





برای بچه مرغابی هول دادن قایق بطرف آب خیلی دشوار است. ولی از حالا او خود را در جلد يك ملوان واقعی احساس میکند! هوپ! او بدرون قایق می‌پرد. پیش خود فکر میکند: «این یکی خیلی محکم است!» باد درون بادبان میوزد و بچه مرغابی را از برادرهای کوچکش که متعجب هستند و او را تحسین میکنند دور میکند!





باد تندتر و تندتر میوزد و قایق به تندی پیش میرود.
مادر مرغابی فریاد میکشد: «خیلی دور میروی،
بیرون پیر و شناکنان برگرد!» ولی فلوك لجوج و
يك دنده دلش نمیخواهد شنا کند. طناب‌های بادبان را
محکم میگیرد. يك ماهی بزرگ با تجربه نصف
بدنش را از آب در میآورد و فریاد میکشد: «بهتر
است بیرون پیری!»





باد هم چنان میوزد. بادبان‌ها حسابی باد کرده‌اند و قایق بطور خطرناکی کج شده است. فلوک در طرف دیگر قایق تکیه میدهد تا شاید تعادل برقرار شود او خیلی می‌ترسد! او حالا در وسط مرداب و خیلی دور از کناره است. بادی دیگر میوزد و قایق واژگون

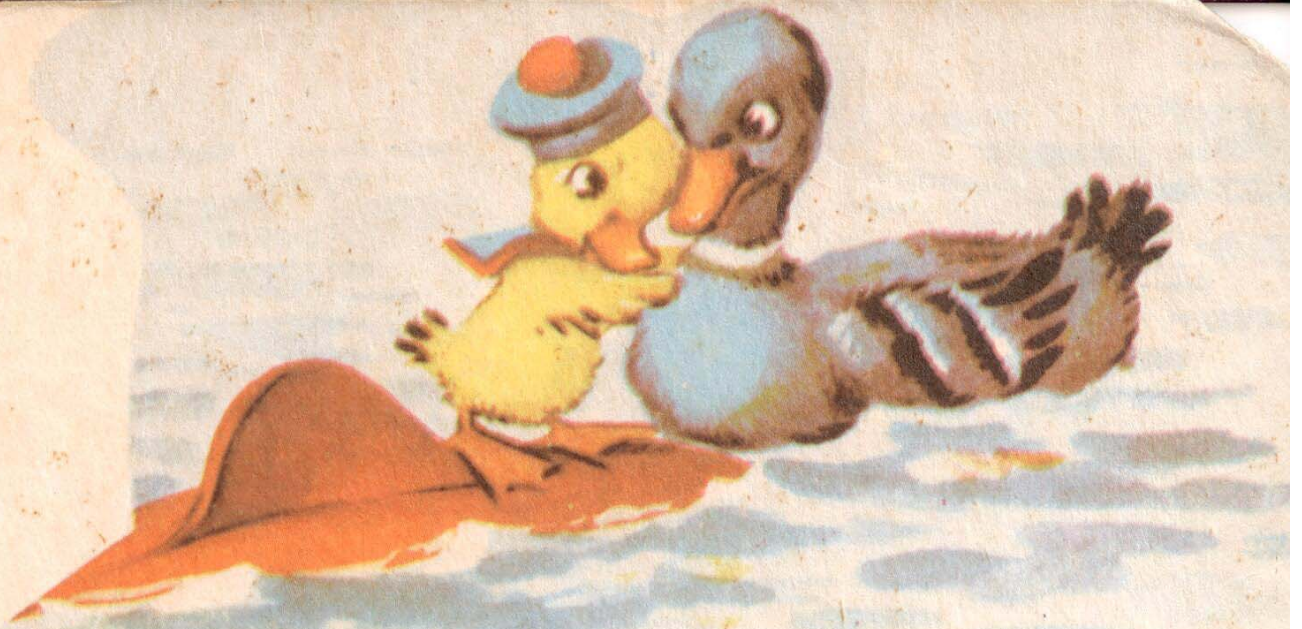
میشود...



در این مدت مدور دوربینی در دست گرفته تا بدین
وسیله مادر مضطرب را از حال مسافر کوچک باخبر
سازد. ناگهان فریاد میکشد: «بالاخره او را پیدا
کردم! فلوك روی قایق واژگون شده

را محکم چسبیده!» مادر مرغابی
تا این حرف‌ها را می‌شنود فوری
به سمت تعیین شده شنا میکند...





خدا میداند که مرغابی کوچک از دیدن مادرش چقدر خوشحال میشود! مادر میگوید: «ای کوچولوی بی احتیاط، سوار من شو، تو هنوز خیلی جوان هستی تا بخواهی تمام این مسیر را شناکنان طی بکنی!». بدین صورت فلوک به کنار مرداب آمد و پیش برادرها و خواهرها و دوست عزیزش مدور که منتظرش بودند برگشت...



از این سری منتشر شده است

- ۱- اطاقك نمايش نيكلا ۷- بچه خرس باغبان
- ۲- پاتوف به خريد ميرود ۸- فلوك دريانورد
- ۳- مرغ والرى ۹- مسافرت بوم
- ۴- پينگ پينگ ۱۰- خرگوش كوچك (فوته)
- ۵- حقه هاي مينو ۱۱- پسرک کوتوله
- ۶- توم ۱۲- چيكو

مرکز بخش انتشارات کورش

تلفن ۳۱۹۲۳۲

۳۰ ریال



انتشارات سپیده

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات سپیده میباشد